

افغانستان در زندان «انحصارگرایی دینی» و «استبداد دینی»

وضعیت تکثرگرایی دینی و انحصارگرایی دینی در خاورمیانه و افغانستان

www.drmahmoudi.com

مقدمه

موضوع این نوشتار دربارهٔ پی‌آمدهای انحصارگرایی دینی (Religious Exclusivism) با نفی تکثرگرایی دینی (Religious Pluralism) در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. هنگامی که انحصارگرایی دینی بر مدار ترویج قرائتی واحد و تحکمی، از موضعی پدرسالارانه به شهروندان تحمیل می‌شود، لاجرم در قامت استبداد دینی (۱) به عنوان شالودهٔ برپایی حکومتی تحمیلی از بالا- که خودسری، قانون‌ستیزی، خشونت‌ورزی و استبداد از نشانه‌های بازر آن است- خود را نشان می‌دهد. اشغال مجدد افغانستان از سوی گروه طالبان از نمونه‌های بارز چنین فرایند معیوبی است. مدعای من در این نوشته آن است که انحصارگرایی دینی به دلیل تحمیل یک قرائت واحد از دین و مذهب به شهروندان با توسل به زور و ایجاد جو رعب و وحشت و دست زدن به انواع خشونت در جامعه، به حکومت استبدادی دینی منجر می‌شود. در این نوشتار، نخست دربارهٔ چیستی تکثرگرایی دینی، و «دین دولتی» در برابر تکثرگرایی دینی، به اختصار توضیح داده می‌شود. سپس «امارت اسلامی» طالبان به مثابهٔ نمونه‌ای از سیطرهٔ برآمده از انحصارگرایی دینی که در چهرهٔ سیطرهٔ استبداد دینی خود را در افغانستان نشان داده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

چیستی تکثرگرایی دینی

تکثرگرایی به معنی فهم‌های گوناگون بشری از پدیده‌ها است، به گونه‌ای که هر کس درک خود را از واقعیت بیان می‌کند. تکثرگرایی دینی یکی از اقسام تکثرگرایی در قلمرو معرفت‌شناسی است. ما دربارهٔ آنچه از یک پدیدهٔ خارجی، رخداد یا واقعه دریافت می‌کنیم، با دو رکن اساسی مواجه هستیم: یکی «متن» و دیگری «فهم متن». به این معنی که متن یک پدیده و امر واقع است، اما فهم متن می‌تواند در میان انسان‌ها متفاوت باشد. این امر بستگی دارد به چگونگی ساختار و عملکرد ذهنی هر شخص که خانواده، مدرسه، جامعه، تاریخ، سنت، هویت، مطالعات و تجربه‌ها آنرا شکل می‌دهند. بر این اساس، در برابر هر نحلهٔ فکری، دینی یا غیر دینی، می‌توان شاهد فهم‌های متفاوت در میان اشخاص بود. این تکثر و تنوع معرفت‌شناختی امری طبیعی است. بدین سان، فرد نگرش و درکی متفاوت از پدیده‌های پیرامون خود پیدا می‌کند. تکثرگرایی در دین نیز در

همین راستا قابل فهم است، به این معنی که متن‌ها از جمله متن‌های دینی، در سپهری متکثر، فهم‌پذیر و تفسیرپذیراند.

تکثرگرایی دینی در خاورمیانه

می‌توان از بود و نبود تکثرگرایی دینی در خاورمیانه از دو جنبه فهم متن‌های دینی و فهم واقعیت‌های تاریخی سخن گفت. در خاورمیانه تا حدودی در بعضی از مکتب‌ها و نوشته‌ها شاهد تکثرگرایی در فهم پدیده‌ها هستیم، اما این روش آنگونه که شایسته است در این منطقه نهادینه نشده است. بعضی کشورها در این زمینه گام‌های بلندی برداشته‌اند و بعضی با محدودیت‌هایی در دایره آزادی‌ها روبرو هستند که خود به خود جایگاه تنوع و تکثر فهم‌ها، نگرش‌ها و نحله‌های فکری را دستخوش تنزل و رکود کرده است. اگر بخواهیم به علت‌های عدم شکل‌گیری تکثرگرایی دینی در خاورمیانه بپردازیم، می‌توان نخست به توسعه‌نیافتگی مدنی و سیاسی در کشورهای خاورمیانه به عنوان یکی از علت‌های اصلی اشاره کرد. وجود نظام‌های استبدادی به شکل حکومت‌های خانوادگی - که نمونه‌های آنرا در کشورهای عربی خلیج فارس می‌بینیم - حکومت‌های طایفه‌ای یا شبه طایفه‌ای که در سوریه، لبنان و عراق دیده می‌شوند، همراه با دیکتاتوری فردی، مادام‌العمر و موروثی، امکان برخورداری از آزادی‌ها به ویژه آزادی بیان، قلم و انتشارات را در تنگنا قرار داده است. این وضعیت باعث پایمال شدن حقوق شهروندی، نقض حقوق بشر به ویژه در مورد اقلیت‌ها، عدم شفافیت، رشد انواع فساد در شماری از کشورهای این منطقه شده است. ناامنی‌های مداوم در کشورهای خاورمیانه سبب شده است که توجه لازم به حقوق اساسی انسان‌ها صورت نگیرد، حکومت‌های سلطه‌گر اهمیتی به حقوق بشر ندهند و مردم نه به عنوان شهروند بلکه در حد «رعیت» به رسمیت شناخته شوند. این حکومت‌ها با روش چوپانی، رعایای خود را گله‌وار، آن‌گونه که خاطرخواه آنان است، به این‌سو و آن‌سو می‌رانند.

از نظر فرهنگی و دینی هم می‌توان عوامل شکل‌نگرفتن فراگیر تکثرگرایی دینی در خاورمیانه را مورد بررسی قرار داد. در خاورمیانه، کشورهایی در مناطقی همچون خلیج فارس قرار دارند که اساساً پیشینه تاریخی فرهنگی و تمدنی دیرپا ندارند. از این‌رو، مردمان آن فاقد هویت فرهنگی و تمدنی اصیل و ویژه‌اند. آنچه آنان را به هم پیوند می‌دهد «عروبت» است، یعنی عرب‌بودن. آراء کثیری از روحانیان آنان با بساطت، سطحی‌نگری، جزمیت و صدور احکام خشونت‌آمیز همراه است، نخبگان آنان اندک‌اند و زیر فشارهای سیاسی و در وضعیت انزوا به سر می‌برند و یا ناگزیر، شماری از آنان راه مهاجرت به کشورهای آزاد و دموکراتیک را برمی‌گزینند. در این کشورها سبک زندگی سالم و آزادی بیان و قلم راهی ندارد. حاکمان به گونه‌ای بسیار خشن و بی‌رحمانه، احکام شرعی برگرفته از سنت اسلام تاریخی را، به مردمانشان تحمیل می‌کنند. عربستان سعودی نمونه‌ای سفاکانه و شرم‌آور از اینگونه کشورها است. در این مناطق عنصر زمان و مکان در فهم دین به رسمیت شناخته نمی‌شود و از این رو مفتیان آنان، بیشتر در یک فرهنگ بدوی و بیابانی به سر می‌برند. ممکن است این کشورها

از نظر سخت‌افزاری به فناوری‌های نوین جهان مدرن دسترسی داشته باشند ولی آنچه در میان است و رواج دارد، انتقال فناوری به شکل سخت‌افزاری است. در این کشورها به شکل نرم‌افزاری، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در علوم انسانی، به ویژه معرفت‌شناسی، فلسفه تحلیلی، هرمنوتیک و دیگر روش‌هایی که زمینه‌های تکثرگرایی دینی را فراهم می‌سازد، به چشم نمی‌خورد. خردگرایی، فلسفه سیاسی، فلسفه اخلاق، حقوق بشر، فرهنگ صلح و ارکان اصلی دموکراسی، مانند آزادی، برابری، حکومت قانون، قوای سه‌گانه، انتخابات آزاد، مجلس نمایندگان مردم و دستگاه قضایی مستقل در این کشورها وجود ندارد. این مناطق از جنبه‌های ذکر شده بسیار عقب‌مانده اند و یا در مراحل ابتدایی به سر می‌برند. در شماری از این کشورها مانند عربستان سعودی طی سال‌های اخیر، آزادی‌های اجتماعی رونق گرفته، اما آزادی‌های سیاسی و فرهنگ دموکراتیک، خط قرمز حکومت خانوادگی سعودی‌ها است و از روی عمد در مُحاق قرار دارد. هنگامی که آزادی، حاکمیت مردم و دموکراسی از در وارد شوند، حکومت‌های استبدادی خانوادگی، صنفی و گروهی، قهراً باید از درِ دیگر خارج شوند. این است طبیعت جامعه‌های بسته استبدادی که راه را بر آزادی و دموکراسی می‌بندند.

«دین دولتی» در برابر تکثرگرایی دینی

دین دولتی پدیده جدیدی نیست. به عنوان نمونه، صفویان مذهب تشیع را در ایران ترویج می‌کردند، اما عثمانیان پیروان و آوازه‌گران مذهب تسنن بودند. برای هردو سلسله، مذهب خلاصه می‌شد در تمرکز افراطی به احکام شرعی، آداب و مناسک دینی، اما از آموزه‌های قرآن و سنت در هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی و پیام‌های بنیادین وحی، منزلت نوع انسان و اخلاق اجتماعی و سیاسی چندان خبری نبود. اسلام برای آنان ابزار قدرت سیاسی بود.

شاید بتوان گفت تمام کشورهای مسلمان‌نشین خاورمیانه از یک دین رسمی در قانون اساسی خود نام می‌برند و آنرا به عنوان تنها دین پذیرفته شده می‌شناسند. بعضی از کشورهای یادشده، به این اندازه نیز اکتفا نکرده‌اند، بلکه احکام شرع را دورنمایه و چارچوب قانونگذاری خود قرار داده‌اند. به عنوان نمونه، در قانون اساسی مشروطه ایران، مذهب رسمی، شیعه اثنی‌عشری است و پادشاه باید مروج این مذهب باشد. در نتیجه، خود به خود وقتی دینی و مذهبی رسمی می‌شود، قهراً کم و بیش عرصه را بر دیگر ادیان و مذاهب تنگ می‌کند. در نتیجه، پیروان دین یا مذهب رسمی کشور، «خودی» شناخته می‌شوند و دیگر شهروندان که پیرو دین و مذهبی دیگر اند، «غیرخودی». هرچند در این کشورها (آنها که دارای قانون اساسی اند)، حقوقی برای این اقلیت‌ها وجود دارد، اما غلبه با دین و مذهب رسمی است. اغلب، ادیان و مذاهب اقلیت‌ها به حاشیه رانده می‌شوند و گاه حکومت‌ها برای پیروان آنها، تنگناها و محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند که خلاف و نقض قانون‌های این کشورها است. البته در قانون‌های اساسی کشورهای دارای دموکراسی‌های توسعه‌یافته و با ثبات جهان، بر اساسی اصل بی‌طرفی حکومت‌ها، دین رسمی قید نشده است. در نتیجه، شهروندان، انتخاب ادیان و مذاهب را در وضعیت

برابر می‌بینند و هر فرد حق دارد دین و مذهب خود را آزادانه برگزیند و از آن پیروی کند. همه شهروندان حق دارند بر پایه استقلال نهادهای دینی از حکومت، در نهادهای داوطلبانه و مستقل دینی عضو شوند، مناسک دینی را به جا آورند، فهم، تفسیر و نقد خود را بر متن‌های دینی وارد کنند و به نحو برابر و بدون تبعیض در گردهم‌آیی‌ها و رسانه‌های گروهی، به بیان و نشر تفسیرها و باورهای دینی و مذهبی خود بپردازند.

طالبان و انحصارگرایی دینی

اکنون به گروه طالبان به عنوان نمونه‌ای از ضدیت با تکثرگرایی دینی و جانبداری از انحصارگرایی دینی می‌پردازم که برآیند آن، شکل‌گیری نظم تحمیلی و خودکامگی عنان‌گسیخته استبداد دینی در افغانستان است.

طالبان از نمونه‌های انحصارگرایی، جزمیت و واپسگرایی در رجوع به کتاب و سنت است. نگاه بدوی، جاهلی و ارتجاعی به دین، لاجرم به برداشت‌های خردگریز، واقعیت‌ستیز و متعصبانه می‌انجامد. به طور کلی در مورد انگاره‌های ذهنی طالبان می‌توان گفت که قرائتی از مکتب حنفی دیوبندی است. حنفی‌ها بیشترین پیرو را در میان اهل سنت دارند، اما طالبان به فرقه حنفی دیوبندی اتصال دارد که به سال ۱۸۶۷ میلادی در مدرسه دارالعلوم دیوبند بر پایه سه اصل اساسی بنیانگذاری شد: اصل نخست، وفاداری به مذهب و کشوری که در آن زندگی می‌کنند. اصل دوم، اینکه مرزهای مذهبی، مرزهای امت اسلامی است نه مرزهای ملی به معنای جدید و امروزی آن. اصل سوم، تعهد و التزام پیروان این مذهب است که هرگاه مسلمانان در کشور دیگری، نه فقط در وطن خودشان، در خطر قرار گرفتند و نیاز به جهاد افتاد، از هیچ کمکی مضایقه نکنند و به صف جهادگران بپیوندند. اینکه طرز فکر فرقه طالبان به عنوان حنفی‌های دیوبندی چیست، می‌توان گفت که آنان افرادی بنیادگرا، خشونت طلب، متصلب، غرب‌ستیز و جانبدار وهابیت اند. احکام شرعی که در این فرقه رسمیت یافته و به اجرا درمی‌آید، نفی کرامت نوع انسان، نقص آشکار حقوق بشر، اعمال انواع خشونت و تبعیض و رفتارهای انسانیت‌ستیز است. به عنوان نمونه، فقه طالبان که از فرمان‌های ملا عمر گرفته شده، انواع فعالیت‌ها مانند موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، جشن‌های نوروز و مانند این‌ها را حرام و نشانه بت‌پرستی می‌داند. نسبت به زنان خشونت و تبعیض جنسیتی را به تمام و کمال رومی‌دارند. زنان اجازه حضور در مدارس متوسطه، دانشگاه‌ها و محل کار ندارند و این حقوق از آنان سلب شده و یا بسیار مضیق و محدود است. اگر زنی به بیرون از منزل می‌رود، باید یک فرد مذکر محرم همراه او باشد، در غیر این صورت، عوامل امر به معروف و نهی از منکر وی را در ملا عام به ضربات شلاق می‌بندند. در مورد مردها، تراشیدن ریش را حرام می‌دانند و مردان در بیرون از خانه باید عمامه به سر بگذارند.

کارنامه طالبان از نمونه‌های کمیاب اعمال جنایات سفاکانه در تاریخ معاصر جهان است. طالبان در دوره نخست سلطه بر افغانستان، طی چند روز دست به کشتار هزاران تن از مردم هزاره در مزار شریف زدند که از آن به عنوان نسل‌کشی یاد شده است. در هنگامه این قتل عام وحشیانه و تصرف مزار شریف که در هشتم اوت سال ۱۹۸۸ روی داد، والی طالبان هزاره‌ها را که شیعه بودند کافر نامید و فتوا به قتل آنان و غارت اموالشان داد. در همین زمان، تروریست‌های طالبان با حمله به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف، هشت دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی را به رگبار کلاشینکف بستند و همگی را قتل‌عام کردند. کشتار هزاره‌ها از این نیز فراتر رفت و در سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ در ولایت‌های سرپل و بامیان، به عنوان نمونه‌های کشتار جمعی در اسناد نقض فاحش حقوق بشر در جهان ثبت گردید. این موارد تنها چند نمونه از رفتارهای سبعانه، خشن و وحشت‌آفرینی است که طالبان با توسل به زور بر مردم افغانستان تحمیل کرده است. ملایان این فرقه بدوی، حتی به میراث فرهنگی افغانستان دست تجاوز گشودند و به نحوی جنون‌آمیز، مجسمه‌های بودا را در یازدهم مارس ۲۰۰۱ در بامیان با مواد منفجره نابود کردند. این مجسمه‌ها بزرگ‌ترین تندیس‌های بودا و بلندترین مجسمه‌های سنگی در جهان به شمار می‌رفت و از اصلی‌ترین جاذبه‌های گردشگری در افغانستان بود. پیشینه ساختن دو مجسمه بودا به سال‌های ۵۰۷ میلادی (تندیس کوچکتر) و ۵۵۴ میلادی (تندیس بزرگتر) می‌رسد. من در مقاله‌ای که همزمان با اشغال افغانستان به دست طالبان، با عنوان «طالبان قدرت، نشسته بر پوستین استبداد دینی» نوشتم، وضعیت طالبان را در دوره نخست «امارت اسلامی» که از ۱۹۹۶ میلادی آغاز شد و تا سال ۲۰۰۱ ادامه داشت با دوره دوم آن بررسی و با هم مقایسه کرده‌ام (@Drmahmoudi7).

انحصارگرایی دینی طالبان که یک قرائت جزمی و متصلب از کتاب و سنت را عین و حاق دین می‌داند و فلسفه تمایز میان «دین» و «فهم دین» را درک نمی‌کند، به اعمال زور و به کارگیری انواع خشونت در اجرای احکام فقهی در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منجر شده است. ملایان طالبان در اشغال مجدد افغانستان با دست باز، مردم مظلوم این کشور را به گلوله بستند، از خانه و کاشانه خود با توسل به زور آواره کردند، دختران را با خشونت سبعانه از خانه‌های پدری دزدیدند و به بردگی جنسی (فحشا) بردند، کثیری از زنان را از شغل و کارشان بیکار کردند تا اسلام ساختگی و دروغین خود را در افغانستان مستقر کنند. عملکرد استبداد دینی طالبان در افغانستان، هم هتک حرمت و جفا در حق قرآن و سنت نبوی، علوی و حسینی است و هم یادآور بی‌رحمی‌های بدوی و انسان‌ستیز استبداد دینی حکومت پاپ‌های کاتولیک در سده‌های میانه است.

در فاصله بیست‌ساله ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ که از سقوط امارت سابق طالبان می‌گذرد، حکومت افغانستان با بهره‌گیری از کمک‌های خارجی، موفق شد در حد امکان زیرساخت‌های فرهنگی، آموزشی و مدنی، مانند فرهنگ صلح، هم‌اندیشی و هم‌کنشی، آزادی بیان و قلم و انتشارات، هنر و ادبیات، تاسیس صدها کانال تلویزیونی و مانند این‌ها را فراهم سازد. با روی کار آمدن دوباره طالبان، این فرقه به دلیل بدویت، خشک‌مغزی

و جزمیت، باردیگر همان اعمال شرم‌آور گذشته را آغاز کرده و قلع و قمع زیرساخت‌های فرهنگی و تمدنی افغانستان را از سرگرفته است. طالبان بیست سال فرصت داشت که وارد عرصه آدمیت، اخلاق و مقتضیات جهان معاصر شود، اما رفتار آن نشان می‌دهد که اهلی نشده است. این ملایان خردستیز و اهل ظاهر، افرادی بدوی و کم‌فکر اند که بعضی از آنان حتی با شکل‌های عینی و سخت‌افزاری دوران تجدد آشنایی ندارند. به همین دلیل، پس از سیطره مجدد طالبان بر افغانستان، شاهد صحنه‌هایی از رفتار این جماعت در اماکن عمومی بوده‌ایم که معمولاً از کودکان در «شهربازی بازی»ها سرمی‌زند. فرقه طالبان شامل افرادی پشت‌کوهی است که شناختی از جهان و جامعه افغانستان و تغییرات آن طی بیست سال اخیر ندارد بنابراین بایستی توجه داشت که آن قابلیت و توانایی که برای مدیریت افغانستان بحران زده مورد نیاز است، در این طالبان قدرت دیده نمی‌شود. حمید مژده، یکی از نویسندگان برجسته افغانستان، به نکته‌ای مهم درباره کشورش اشاره کرده است. او می‌نویسد: «همیشه انگیزه‌هایی در داخل وجود دارد که زمینه‌ساز مداخلات خارجی است.» یعنی آنچه در افغانستان اتفاق افتاده، باید به طور عمده از داخل مورد مطالعه قرار گیرد. یک کشور اگر با تدبیر، دوراندیشی، استقلال‌طلبی، وطن‌دوستی و احساس مسئولیت نسبت به مردم اداره نشود، لاجرم در هاویه بحران‌ها و ناامنی‌ها فرومی‌رود، دستخوش بی‌دولتی (Anarchy) می‌شود و از هم فرومی‌پاشد.

نظام خدایگانی - بندگی طالبان

ادعای «مقبولیت» گروه طالبان در افغانستان تا آن مایه بی‌پایه و سخیف است که به آوردن استدلال در رد آن حاجت ندارد. چگونه و بر اساس چه شواهدی طالبان را به عنوان یک گروه شناخته شده تروریستی در افغانستان دارای «مقبولیت» می‌دانند؟ آیا مردم در یک همه‌پرسی یا انتخابات آزاد، طالبان را بر سر کار آورده اند که دارای مقبولیت و پایگاه مردمی باشد؟ مطالعات میدانی و شواهد مستند نشان می‌دهد که اکثریت مردم در افغانستان، طالبان را فاقد مشروعیت می‌دانند و موجودیت آنرا به رسمیت نشناخته اند. آنچه مردم را به اجبار تسلیم طالبان کرده یک رژیم تحمیلی ترور، غارت و وحشت است و آنچه در عرصه جامعه از مدرسه گرفته تا بازار مشاهده می‌شود، همه و همه ناشی از هراس و فرار از دست طالبان است. به عنوان نمونه، پس از سلطه مجدد طالبان، در مدت چهار روز حدود ۱۷ هزار خانوار در نقاط مختلف افغانستان آواره شدند. چگونه این مردم می‌توانند پذیرای سیطره ترور و وحشت طالبان در افغانستان باشند؟

طالبان اساساً نوعی نظام خدایگانی را به نام «امیرالمومنین» تدارک دیده است که به موجب آن، ملت افغانستان بندگانی هستند که باید خودشان را با این خدایگان (امیرالمومنین) ادعایی دروغین، هماهنگ کنند و پیرو منویات و اوامر او باشند. نمونه‌های زیادی همچون بردگی جنسی و کشاندن زنان به فحشا در طالبان جدید مشاهده شده است که حتی در تطابق با نص طالبان قدیم نیست. آن‌ها در جنایت و آدم‌کشی از سنت ارتجاعی پیشین خود نیز پا را فراتر گذاشته اند. برپایه اطلاعات مستند منتشر شده، طالبان جدید در قساوت و

درنده‌خویی، هیچ‌گونه حد و مرزی برای خود قائل نیستند. چگونه چنین نظام ستمگری، به جز اقلیتی کوچک، می‌تواند پیروانی داشته باشد، جز اینکه با زور، سرکوب و وحشت، مردم بی‌پناه را به سکوت و انقیاد وادارد؟ طالبان در گذشته، این فاصله بیست ساله بین دو سیطره را با عملیات تروریستی، انتحاری، بمب‌گذاری و استفاده از جلیقه‌های انفجاری گذراند و هزاران انسان بیگناه را در مسجد، مدرسه، میدان، کوچه و خیابان، قربانی هدف‌های شیطانی خود کرد. طالبان از نظر گستره و حجم جنایات با خمرهای سرخ کامبوج و صرب‌های یوگسلاوی که مسلمانان بوسنیایی را قتل عام کردند، تفاوتی ندارد.

ضرورت گفت‌وگوی دین‌شناختی بین اندیشمندان افغانستان

افغانستان برای خارج شدن از انحصارگرایی دینی طالبان و رهایی از سیطره وحشت و خشونت این فرقه در چارچوب استبداد دینی، نیازمند گفت‌وگوی عالمانه و متأملاًنه روش‌شناختی و دین‌شناختی است تا اسلام اصیل اخلاقی و رحمانی از اسلام متصلب و جزمی طالبان در این کشور بازشناخته شود. انجام این تلاش گفتمانی در داخل و خارج از افغانستان، به عهده دانشمندان و نواندیشان دینی از سویی، و دانشگاه‌ها، احزاب ترقی‌خواه و نهادهای جامعه مدنی افغانستان از سوی دیگر است. تا فرهنگ و مدنیت در افغانستان ارتقاء نیابد و بر مردم این کشور، به ویژه شهروندان جوان، اعم از زن و مرد تأثیرات فراگیر و مثبت خود را نگذارد، افغانستان از دام جهل و تزویر ملایان طالبان و جور و جفای آنان در حق مردم این سرزمین، رها و آسوده نخواهد شد. اکنون هنگام تلاش علمی، روشنگری و نقادی انگاره‌های شبه‌دینی است که طالبان در افغانستان بلندگوی آن هستند. از دره پنجشیر تا هرات و کابل، و از لندن و پارس تا برلین و نیویورک، روشنفکران و نواندیشان افغانستانی، باید به پا خیزند و جنبشی فکری دراندازند تا زمینه‌ها و بسترهای برآمدن عقلانیت و اخلاق در این کشور فراهم شود و رفته‌رفته حجم متراکم جهل و بدویت حاکم کاستی گیرد. امیدوارم اندیشه‌وران افغانستان در این پیشنهاد تأمل کنند و با پذیرش آن، شاهد حرکتی زیربنایی در این زمینه در راستای تولد افغانستان نو، امن، آزاد، برابر، در حال توسعه و دموکراتیک باشیم.

یادداشت

(۱) درباره مفهوم «استبداد دینی»، پیشینه تاریخی آن، ارتباط آن با استبداد سیاسی و استعمار خارجی، پی‌آمدها و تأثیرات آن، نک. به: کواکبی، سید عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *طبایع الاستبداد*، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

کتابنامه

مژده، وحید (۱۳۸۲)، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، چاپ دوم، تهران، نشر نی.

مجله عربی الاماره الاسلامیه، قندهار، اوت ۲۰۰۰.

محمودی، سید علی (۱۳۹۸)، *نواندیشان ایرانی، نقد اندیشه‌های چالش‌برانگیز و تأثیرگذار در ایران*

معاصر، چاپ ششم، تهران، نشر نی؛ فصل ۲: «استبداد و دموکراسی در اندیشه‌های عبدالرحمن کواکبی»، و

فصل ۳: «نظریهٔ حکومت مقیّده» محمد حسین نائینی و چالش درازآهنگ دموکراسی».

محمودی، سید علی (۱۳۹۹) «سنجش رابطهٔ شرع و قانون، و بازتاب آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، در

مجموعهٔ مقالات همایش بین‌المللی تحولات حقوق کیفری کشورهای اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران و بنیاد

حقوقی میزان، انتشارات دانشگاه تهران و بنیاد حقوقی میزان.

محمودی، سید علی (۱۳۹۹) «دربارهٔ ناسازگاری میان فقه سیاسی و دولت مدرن»، *دوفصلنامهٔ پنداشت*، سیاسی-

اجتماعی، شمارهٔ ۱.

نائینی، محمد حسین (۱۳۴۰)، *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله*، با مقدمه، پاصفحه و توضیحات سید محمود

طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار.

«اعلامیهٔ امارت اسلامی در پیوند با سهم‌گیری تمام اقوام به جهاد فی سبیل الله» (محرّم ۱۴۴۳، امر دادمه

۱۴۰۰)، *اعلامیهٔ د افغانستان اسلامی امارت*).